شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

۵شنبه

سال چهاردهم
۰۱ تیر ۱۴۰۲
۰۳ ذی‌الحجه ۱۴۴۴
شماره ۳۹۷۰

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

اوقات شرعی مشهد

- اذان ظهر ۱۱:۳۳:۳۱ — نیمه شب شرعی ۲۲:۳۹:۲۱
- غروب آفتاب ۱۸:۵۲:۳۱ — اذان صبح فردا ۰۲:۲۶:۲۸
- اذان مغرب ۱۹:۱۳:۵۷ — طلوع آفتاب فردا ۰۴:۱۴:۴۶


مسیر خانه دارشدن هموارتر شد

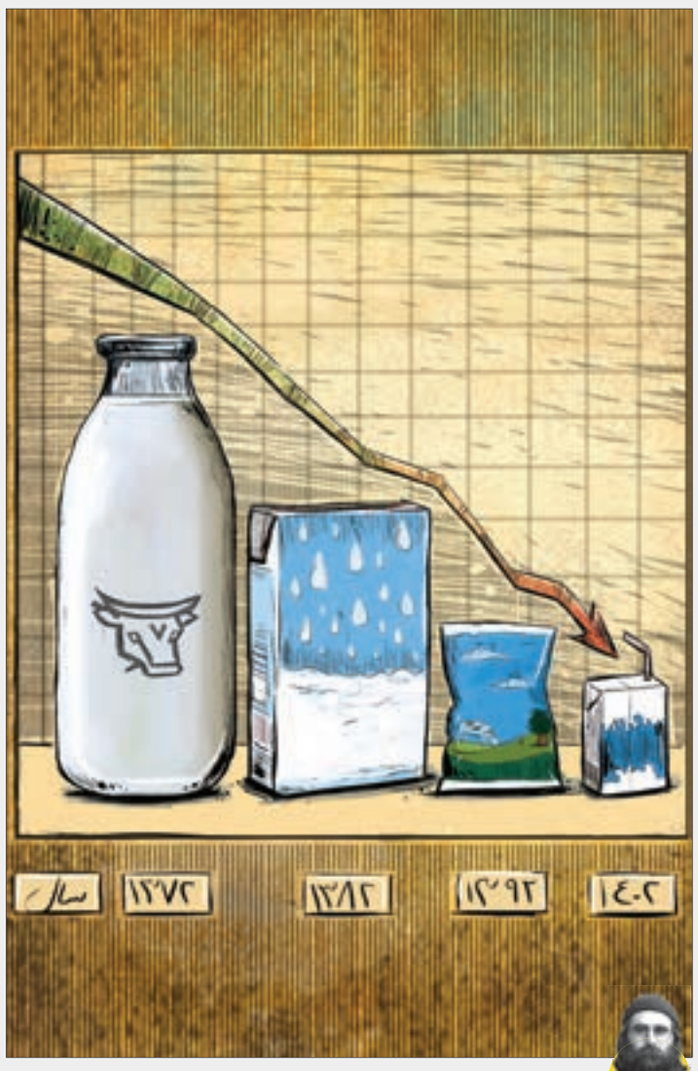
شهید

حسین خورسندی

تاریخ شهادت: ۱۳۸۰/۹/۲۹
تاریخ تولد: ۱۳۴۴/۶/۱۰
محل تولد: مشهد
محل شهادت: مشهد



کارتون شهر



رضا جنگی

افزایش ۲۰ تا ۳۰ درصدی قیمت لبنیات در مشهد، خرید مواد لبنی را ۲۵ درصد کاهش داده است

شوخی بی‌شوخی

دیگر ماستی نمی‌شویم!



مهدی محمدی
طنزپرداز

تازه داشتیم به قیمت ماست عادت می‌کردیم که دیدیم قیمت‌های جدیدترش جلو چشم ماست.

البته رسانه‌ها نوشته بودند که قرار است ماست به‌زودی ۳۰درصد گران شود، ولی ماست انگار از قبلش گران شده بود و رسانه‌ها دیر فهمیده بودند. اصلا وقتی ماست این قدر سریع خودش را گران می‌کند، چرا آدم‌هایی را که حرکاتشان آهسته است، به ماست تشبیه می‌کنند؟

چون نسبتا ارزان بود، فکر می‌کردیم همیشه ماست با ماست، ولی قیمت جدید که رویش درج شد، نشان داد که دیگر ماست با مانیست.

واقعا ماست برای بودن کنار غذا خیلی خوب بود، مثل سالاد کلم و کاهو نبود که اگر می‌خواستی کنار سفره‌ات باشد، چندبرابر زمان خوردنش، خرد کردنش طول می‌کشید؛ کافی بود بریزی داخل یک پیاله و بگذاری وسط سفره.

البته شاید برخی متخصصان تغذیه نگران شوند و بگویند به دلیل گرانی ماست، مردم کنار غذایشان از نوشابه استفاده می‌کنند و از تغذیه سالم بیشتر از قبل دور می‌شوند؛ اما حقیقت آن است که این هم جای نگرانی ندارد، چون خود همان نوشابه سیاه به قیمتی رسیده است که حتی اگر از ضرر جسمی آن چشم‌پوشی کنیم، ضرر جیبی آن را نمی‌توانیم نادیده بگیریم.

خلاصه ماست دارد می‌رود، ولی خاطره خوبی برایمان گذاشت. تنها نقطه زندگی‌مان که پیش خانواده خودمان روسفید می‌شدیم، همان جا بود که سه‌چهارساله بودیم و قاشق و یک ظرف ماست در اختیارمان می‌گذاشتند؛ هرچند این روسفیدی دوامی نداشت و بعد از آن صورتمان را می‌شستند.

راستی نمی‌دانم این روزها کوکب‌خانم که زنی باسلیقه بود، دارد چه‌کار می‌کند؛ آیا هنوز هم نان وماست و کره و پنیر سر سفره می‌گذارد یا اینکه او هم لبنیات را از سفره خودش حذف کرده است.

اکنون کار به‌جایی رسیده است که اگر قبلا فقط ماست پروبیوتیک بود که برایمان ناآشنا بود، الان دیگر داریم آشنایی‌مان با همین ماست کم‌چرب را هم از دست می‌دهیم.

در پایان امیدواریم حالا که ماست گران شده است، برای بسازبفروش‌هایی هم که خانه‌ها را غیراصولی می‌سازند و می‌فروشند، ماست مالی کردن گران تمام بشود.

اول شخص

در صدر بی کفایتی ها

درباره بنی صدر، نخستین رئیس جمهور ایران که به سبب خیانت ها و بی کفایتی ها، از سمتش خلع شد

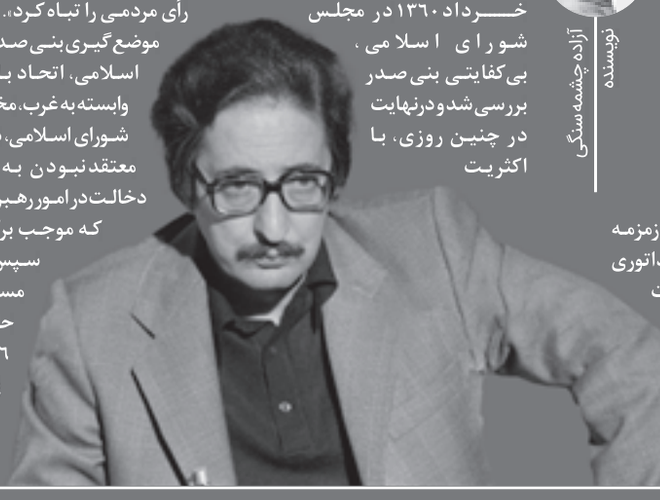


آزاده چشمه سگی
نویسنده

زمستان ۱۳۵۷ در میان همراهان امام(ره) در پرواز پاریس به تهران، چهره‌ای تحصیل کرده و به ظاهر ارادتمند به آرمان‌های انقلاب اسلامی به چشم می‌خورد که کمتر کسی گمان می‌کرد درست یک سال بعد، به پشتوانه ۱۱ میلیون رأی مردمی با حکم حضرت امام خمینی(ره)، به نخستین رئیس جمهور تاریخ ایران تبدیل شود؛ ابوالحسن بنی‌صدر! او متولد همدان بود و دوران دانشجویی‌اش را به رهبری گروه‌های کوچک مبارز علیه پهلوی گذراند و در آن مدت دوبار دستگیر و روانه زندان شده بود. پس از آن به بهانه ادامه تحصیل به فرانسه رفت و دکترایش را از دانشگاه سوربن گرفت و همان جا به تدریس مشغول شد. در سال‌های پیش از انقلاب اسلامی، در ردای یک ناسیونالیست اسلام‌گرای پرشور و انقلابی با سخنرانی و چاپ و انتشار مقالات و کتب فراوان علیه حکومت پهلوی ظاهر شد و به این ترتیب به عنوان تئوریسینی دانشگاهی و دل‌سوز انقلابی بر سر زبان‌ها افتاد. او که به خوبی از محبوبیت امام خمینی(ره) در میان مردم آگاه بود، با ایشان به ایران آمد و با وجنات یک انقلابی متعهد، خودش را در دایره نزدیکان امام(ره) جای داد. انقلاب اسلامی که پیروز شد، به عضویت شورای انقلاب درآمد. در تیر ۱۳۵۸ در سمت معاونت وزیر اقتصاد در دولت موقت، از سوی امام(ره) مشغول به‌کار و در آبان همان سال نیز به وزارت اقتصاد و دارایی کشور منصوب شد. سپس در زمستان ۱۳۵۸ با زمزمه انتخابات ریاست جمهوری، به فکر کاندیداتوری افتاد و در حالی که جامعه روحانیت حمایتش می‌کردند، از سوی رسانه‌ها نیز به عنوان یکی از چهره‌های مهم نجات‌دهنده کشور در حوزه اقتصاد معرفی شد. به این ترتیب، ۵ بهمن ۱۳۵۸ با اخذ ۷۶ درصد آرا به ریاست جمهوری رسید.

اما دو سال بعد ماهیت اصلی اش فاش شد، تا جایی که بیستم تا سی‌ویکم خرداد ۱۳۶۰ در مجلس شورای اسلامی، بی‌کفایتی بنی صدر بررسی شد و در نهایت در چنین روزی، با اکثریت ۱۷۷ نفر مقابل ۱۲ رأی ممتنع و یک رأی مخالف، به عزل محکوم شد و یک روز بعد عزلش به امضای امام(ره) رسید و به قول حضرت امام(ره)، «۱۱ میلیون رأی مردمی را تباه کرد».

موضع گیری بنی صدر علیه نظام جمهوری اسلامی، اتحاد با نیروهای ضدانقلاب وابسته به غرب، مخالفت با تشکیل مجلس شورای اسلامی، دخالت در قوه قضائیه، معتقد نبودن به اصل تفکیک قوا و دخالت در امور رهبری، از جمله دلایلی بود که موجب برکناری بنی صدر شد. سپس در حالی که به جز مسعود رجوی و یارانش، حامی دیگری نداشت، ۶ مرداد ۱۳۶۰ مخفیانه و در پوششی زنانه به فرانسه گریخت و مهر ۱۴۰۰ در همان جا از دنیا رفت.



مروری بر چند نمونه از خیانت های بنی صدر به کشور

۲۹ مرداد ۱۳۵۸

یکی از جاسوسان سیا که خودش را نماینده یک شرکت تجاری معرفی کرده بود، به تهران می آید و بین سه تا پنج بار با بنی صدر ملاقات می‌کند و در نهایت در آخرین جلسه، بنی صدر با پیشنهاد دریافت حقوق ماهانه هزار دلار به عنوان مشاور اقتصادی شرکت تجاری زیر پوشش سیا موافقت می‌کند.

۳۱ فروردین ۱۳۵۹

نامه‌ای از سران گروهک منافقان با امضای مسعود رجوی خطاب به ابوالحسن بنی صدر رسید که در آن روزها فرمانده کل قوا بود. در آن نامه درخواست کرده بود مجوز حمل اسلحه را برای حفاظت از اعضای سازمان صادر کند. بنی صدر نیز با قید «موافقت می شود»، در انتهای همین نامه با درخواست منافقان موافقت کرد.

۷ تیر و ۸ شهریور ۱۳۶۰

ترورهای دهه ۶۰ از جمله نمودهای همکاری بنی صدر با گروهک منافقان پس از عزل از ریاست جمهوری بود. انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی در ۷ تیر و انفجار دفتر نخست‌وزیری در ۸ شهریور ۱۳۶۰ که به شهادت آیت‌ا... بهشتی، محمدعلی رجایی و محمدجواد باهنر انجامید، نمونه‌ای از این اتحاد سیاه بود.

استوری گرام

حکایت سیم خاردار



امید مهدی نژاد
شاعر و نویسنده

در روزگاران قدیم در یکی از نواحی جنگلی واقع در سرزمین‌های دور، ماری غیرسمی در لانه‌اش که عبارت بود از سوراخی در زیر یک درخت کهن‌سال، به‌صورت تنها و سینگل زندگی می کرد و خودش به‌تنهایی به رتق‌وفتق امور خودش می‌پرداخت. روزی خارپشت اندوهگینی که از آن ناحیه عبور می کرد، به لانه مار رسید و او را دید که در خانه‌اش نشسته است و به رتق‌وفتق امور می‌پردازد. پس از سلام و احوالپرسی گفت: ای مار، دوستان من مرا به جرم داشتن این خارها از خود طرد کرده‌اند و من اینک تنها و بی‌خانمانم. اکنون که تو نیز تنها ولی باخانمانی، آیا میل داری باهم‌هم‌خانه شویم و همدیگر را از تنهایی دربیاوریم و در تأمین مخارج زندگی باهم شریک شویم؟ مار گفت: بدم نمی‌آید، اما لانه من کوچک است و شاید برای دونفر جانداشته باشد. خارپشت گفت: ایرادی ندارد. یک مقدار مهربان‌تر می‌نشینیم. خدا بزرگ است.

مار قبول کرد و خارپشت را به لانه‌اش راه داد. خارپشت پس از آنکه وارد لانه مار شد، گفت: می‌دانی اگر من و تو باهم ازدواج کنیم، بچه‌مان چی می‌شود؟ مار گفت: سیم‌خاردار.

خارپشت گفت: از کجا می‌دانستی؟ مار گفت: ویدئوی آن را دریکی از شبکه‌های اجتماعی غیرمجاز دیده بودم. پس از ساعتی مار تصمیم گرفت به ادامه رتق‌وفتق امور بپردازد، اما احساس کرد از بس جا تنگ است، خارهای خارپشت در داخل تنش فرو می‌رود. گرچه دردش نمی‌آمد تا اینکه ناگهان یکی از خارهای خارپشت در چشم مار فرورفت. مار رو به خارپشت کرد و گفت: ای خارپشت، اکنون می‌فهمم که چرا دوستانت تو را طرد کرده‌اند. اینکه چرا این‌قدر خار داری، دست خودت نیست، اما اینکه چرا این‌قدر تکان می‌خوری که دست خودت است. وی افزود: خارهایت را جمع کن، چشمم را کور کرد. خارپشت گفت: دوست من، «ایتز نان آو مای بیزینس». مار گفت: یعنی چی؟ خارپشت گفت: یعنی این مشکل توست.

اگر ناراحتی برو و برای خودت لانه‌ای پیدا کن. مار گفت: اما اینجا لانه من است. خارپشت گفت: اینجا قبلا لانه تو بود و اکنون لانه ما دوتاست و هردو به یک اندازه در آن سهم داریم. مار گفت: عجب. وی سپس افزود: آن بالا را نگاه کن. خارپشت به بالا نگاه کرد. در این لحظه مار از سمت شکم خارپشت که خار نداشت به وی حمله کرد و نخست او را نیش زد و سپس او را خورد.

آنگاه عکسی از یکی از خارهای خارپشت گرفت و در صفحه‌اش در یکی از شبکه‌های اجتماعی غیرمجاز پست کرد و جمله زیر را به‌عنوان کپش در زیر آن عکس درج کرد: عادت‌ها نخست مهمان خانه ما می‌شوند، اما در ادامه، خود را صاحب‌خانه می‌پندارند و خارهایشان را در چشم ما فرومی‌کنند. در اولین فرصت به حساب آن‌ها برسید. سپس به ادامه رتق‌وفتق امور پرداخت.

سه کنج شهر

محله موسیقی و کارگری

درباره کوچه‌های تنگ و باریکی که صدای ساز زندگی از آن‌ها بلند است



حسن احمدی‌فرد
روزنامه‌نگار

هیچ کس درست نمی‌داند چرا اسم این محله شده است «ساختمان»، اما کنایه غریبی در این نام‌گذاری هست؛ آن هم اینکه اگر از بیشتر کارگرهای ساختمانی که دور فلکه‌های بزرگ شهر ایستاده‌اند بپرسید، حتما جایی در کوچه‌های تنگ و باریک ساختمان، خانه دارند؛ محله‌ای غمگین که صدای ساز زندگی از آن بلند است. می‌گویند سال‌ها قبل برای مهندسانی که از اروپا آمده بودند تا کشاورزی ایرانی را در زمین‌های «قلعه‌خیابان» مدرن کنند، خانه‌هایی می‌سازند به‌سبک خانه‌های اروپایی. اسم «ساختمان» ظاهرا از آنجا نشسته است روی این محله، هرچند دیگر هیچ نشانه‌ای از آن خانه‌ها و آن مهندس‌ها نیست.

حالا ساختمان محله‌ای است حاشیه‌ای در دو سوی جاده‌ای که از صدمتری از کنار میدان بار رضوی، صاف می‌رود تا «کوه سلطان مشرق» و از آنجا می‌رود تا «آبروان» و «تنگل شور» تا برسد به «مزداوند» و «بزنگان» و برود تا «پل خاتون» و «سرخس».

در بسیاری از خانه‌های کوچک و شلوغ ساختمان اما قومی زندگی می‌کند که در همه تاریخ بلندش، به صنعتگری مشهور بوده است؛ حالا ساختمان، محله صنعتگرها هم هست، محله چلنگری و خراطی. هیچ‌کدام از این‌ها اما به پای سازسازی نمی‌رسند. در کوچه پس کوچه‌های ساختمان می‌شود صدای تیشه‌زدن صنعتگرانی را شنید که از کنده‌های توت، کاسه دوتار می‌سازند و کاش کسی از آن همه نهادهای فرهنگی همت می‌کرد و موزه‌ای چیزی برپا می‌کرد از این صنعت دستی در آن محله.

درست است که ما مشهدی‌ها نمی‌شناسیمش، اما کارگاه دوتارسازی «استاد محمد حداد» (محمد زابلی) را همه اهالی موسیقی ایران‌زمین بلدند، مثل کارگاه کوچک مرحوم «حسن‌قلی رضوانی». خانه «استاد جهانگیر» هم همان جاست. جهانگیر دیگر دستی به تیشه نمی‌برد، اما دوتارهایی که ساخته، مثل «تار یحیی»، مثال زدنی است. پسرهای «علی جمعه» (ناصر و پرویز زحمتکش) هم خانه‌شان در کوچه پس کوچه‌های ساختمان است. آن‌ها هم مثل پدرشان، دوتارسازهای قابلی هستند. کارگاه کوچک «استاد طایی» هم در حاشیه یکی از خیابان‌های فرعی همان جاست.

به این‌ها باید یک اسم درشت دیگر را هم اضافه کرد؛ استاد مرحوم «ذوالفقار عسکریان»، نوازنده نامدار موسیقی مقامی شرق خراسان، هم همه عمرش در خانه کوچکی در «ده‌متری دکل‌ها» زندگی کرد؛ صدای دوتار ذوالفقار از همین خانه کوچک، از همین محله پرت‌افتاده به همه جهان رسید. حالا «محسن عسکریان» و پسرش «ابوالفضل عسکریان» هم در همان کوچه‌های تنگ و باریک خانه دارند. محله ساختمان، حالا محله موسیقی است؛ محله دوتارسازی و دوتارنوازی.

مناجات و حکایات

نهایت کمال و غایت سعادت، از برای هر شخصی اتصاف اوست به صفت عدالت، و میانه‌روی در جمیع صفات و افعال ظاهره و باطنه، خواه از اموری باشد که مخصوص ذات او و متعلق به خود او باشد، یا امری باشد که میان او و دیگری بوده باشد و نجات در دنیا و آخرت حاصل نمی‌شود، مگر به استقامت بر وسط و ثبات بر مرکز.

ملااحمد نراقی

در ستایش عدالت

روایت یک قاب





حمید سبحانی
عکاس و نویسنده

استعاره‌های پنهان

در فرایند خلق یک عکس، این اندیشه عکاس است که اثری پررنگ دارد. حتی در عکس‌هایی که قرار است یک نسخه از واقعیت موجود یا در حال اتفاق را ثبت کنند (اصطلاحا چنین عکس‌هایی را آبژکتیو می گویند)، یعنی بازهم این چشمان پشت دوربین است که انتخاب می کند از چه زاویه، چه زمان و چه لحظه‌ای شاتر دوربینش را بفشارد. اما جایی حضور اندیشه فردی در عکس به شدت پررنگ است. اینجا مخاطب با تعبیر شخصی عکاس روبه‌روست (چنین عکس‌هایی را اصطلاحا سوبژکتیو می گویند). شاید بتوان گفت از این نقطه عکاسی وارد هنر می‌شود، زیرا عنصر تخیل نقشی بسزا در آن دارد. مهران مافی بردبار، عکاس جوان، باتجربه و موفق ایرانی اهل قزوین، از آن دسته عکاسانی است که در خلق عکس‌هایش تعبیر و دریافت شخصی خودش را به عکس‌هایش الصاق می کند. این دسته از عکاسان نسخه خودشان را از جهان به مخاطب ارائه می کنند. این عکس مهران مافی بردبار یکی از عکس‌هایی است که با وجود سادگی ظاهری، به‌راحتی می‌تواند ذهن مخاطب را درگیر خودش کند. عکس تصویر نقاشی شده یک جانور خزنده را روی تخته سنگی در دامن یک کوه نشان می‌دهد، اما در نگاه اول مخاطب تصور می کند این حیوان روی آن تخته سنگ به صورت واقعی نشسته است. این اتفاق به یمن انتخاب هوشمندانه زمینه سیاه وسفید عکس است.

به صورت کلاسیک شاخصه‌های متفاوتی برای رنگی نشان دادن یا سیاه وسفید کردن عکس‌ها گفته شده است، اما از نظر نگارنده کشف قدرت هرکدام از این دو مود رنگی به تجربه عکاس برمی گردد. تبدیل کردن زمینه رنگی این عکس به سیاه‌وسفید که به تیرگی کوه‌ها و روشنی نقاشی حیوان منجر شده است، مهم‌ترین وجه پویایی این عکس است.

کوه سکوت کرده است و نقش حیوان با مخاطب سخن می گوید! حالا ما با عکسی روبه‌رو هستیم که زبانی استعاری یافته است. استعاره از زیستگاهی که روزگاری محل زیستن این خزنده بوده است و امروز به دست دخالت‌های انسانی اثری از آن نیست به جز نقشی بر یک تخته سنگ. شاید این سؤال پیش بیاید که در واقعیت هم این کوه و آن نقش آنجا وجود دارند و بیننده درحال عبور می تواند آن را ببیند، اما پاسخ این است که در حالت عادی و در میان خاکستری و قهوه‌ای کوه و البته زاویه عبور انسان، این منظره هیچ وقت خودش را این‌چنین به چشمانی تحمیل نمی کند. آنچه پیش روی من و شماست، از کوره اندیشه عکاس و جهان‌بینی او گذشته، در او دمیده شده و جان گرفته است.